

پڑھنا اور سیکھنا
ہر سال جامع علوم انسانی

ظفر

● تداعی معانی (۱۲) / عمران صلاحی

عجلہ کار شیطان است

اول اجازہ بدھید لطیفہ ای از کتاب «ریاض الحکایات» اثر حبیب اللہ کاشانی نقل کنم و بعد بروم سر اصل مطلب:

وقتی بزرگی در مجلسی تعریف غلام خود می کرد کہ: «هر وقت او را بہ جای می فرستم حساب رفتن و آمدن او را می کنم، می فہم کی بہ در افاق می رسد.»

شخصی دیگر ہم گفت کہ: «من ہم چنین غلامی دارم. می خواهید او را تجربہ نمایند.»

پس غلام خود را آواز کرد کہ: «ای سعادت! برون بہ فلان موضع و زود بیا.»

گفت: «بہ چشم.»

پس حساب رفتن او را کردند کہ الحال بہ فلان جا رسیدہ و الحال بہ فلان بازار است و الحال بہ فلان محلہ است و الحال بہ همان موضع کہ گفتہ ایم رسیدہ است. پس حساب برگشتن او را بہ ہمین طور کردند تا گفتند «الحال بہ در افاق است.»

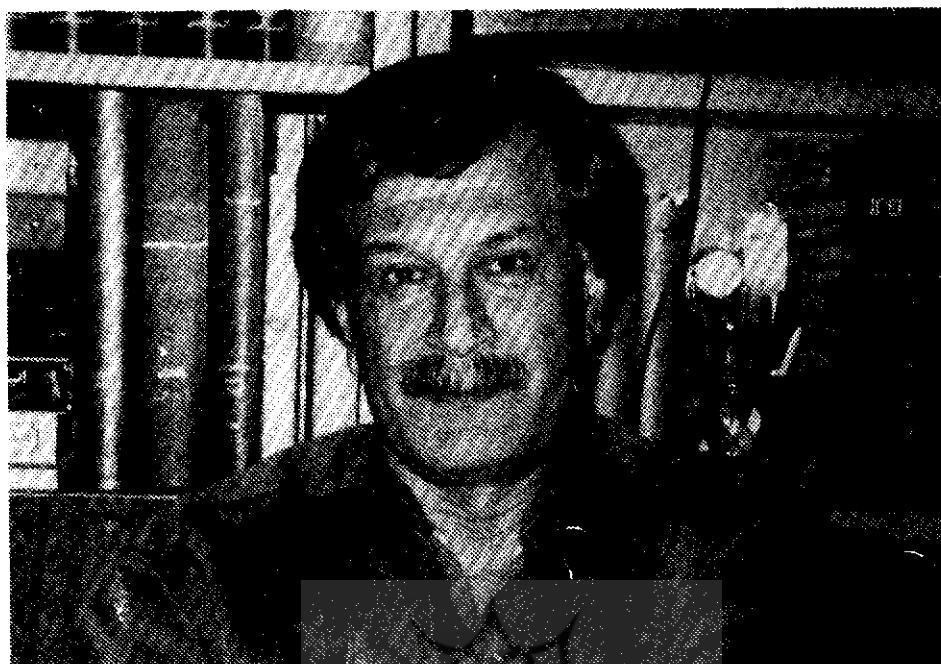
پس صدا زد: «سعادت!»

غلام گفت: «بلی، حاضرم.»

حاضران تعجب کردند.

گفت: «بہ آنجا کہ گفتم، رفتی؟»

گفت: «هنوز نرفته ام، الحال کفشم را پا می کنم و می روم!»



● عمران صلاحی (عکس از علی دهباشی)

□ در این لطیفه سه نکته وجود دارد. اول این که نام غلام سعادت است. یعنی خوشا به سعادتش. دوم این که آن شخص دیگر به سعادت می‌گوید «برو به فلان موضع و زود بیا.» در لطیفه این موضع و حدود آن مشخص نشده است. سوم این که در آخر لطیفه غلام می‌گوید «کفشم را پا می‌کنم و می‌روم.» این طور که پیداست کفش یاد شده قدری گشاده بوده.

□ حالا حکایت ماست با بیژن اسدی پور که می‌خواست یک شماره از «دفتر هنر» را به نویسنده نامدار محمود دولت‌آبادی اختصاص دهد. ویژه‌نامه‌های «دفتر هنر» معمولاً مصاحبه‌ای هم با صاحب‌عله دارد. دو سال پیش اسدی پور از من و دو نفر دیگر خواست که ترتیب چنین مصاحبه‌ای را با دولت‌آبادی بدهیم. منتها ترتیبی داده شد که ترتیب مصاحبه به مفهوم دیگر داده شود. یعنی همه چیز مالیده شود! اسدی پور فکر می‌کرد این سه نفر الان رفته‌اند پیش دولت‌آبادی و دارند مصاحبه می‌کنند و عکس می‌گیرند و یادداشت برمی‌دارند و تا یکی دو هفته دیگر مجموعه کار به دستش می‌رسد. اما صنار بده آش، به همین خیال باش. هر وقت اسدی پور تلفن زد، ما گفتیم «الحال کفشم را به پا می‌کنم و می‌روم!»

□

این روزها همه پا توی کفش هم می‌کنند و معلوم نیست کدام کفش مال کدام شخص است. به همین دلیل مشخص نمی‌شود کفش چه کسی منبسط شده است و چه کسی باید «هم» بکشد.

□

از آنجا که گفته‌اند «عجله کار شیطان است»، ما هم از این عمل شیطانی اجتناب ورزیدیم. کار دو ساعته، دو سال طول کشید و آخر هم به نتیجه‌ای نرسید. نتیجه غیراخلاقی - چنین کنند بزرگان، چو کرد باید کار.

□

نویسنده بزرگمان ناچار می‌شود خودش مصاحبه‌ای را که یکی از روزنامه‌ها با او انجام داده است برای «دفتر هنر» بفرستد تا نشریه بی‌مصاحبه نماند. اسدی پور هم ناچار می‌شود این جنس دست دوم را بپذیرد. خوشبختانه چون مردم، هزار فکر و خیال دارند و حتی یادشان نیست ناهار چه خورده‌اند، متوجه نمی‌شوند که این مصاحبه جای دیگر هم چاپ شده است و با رغبت آن را می‌خوانند. می‌توان از آن برای بار سوم هم استفاده کرد.

□

ما عکاسی بلد نیستیم، با این حال دوربین پسرمان را برای مصاحبه با خودمان بردیم. پسرمان به ما یاد داد که چگونه از دوربین استفاده کنیم. ما هم در مصاحبه یک چیزهایی به نام عکس انداختیم. عکس‌هایی را هم که من در آن‌ها نیستم، یکی از همولایتی‌های دولت‌آبادی انداخته است. لابد اسدی پور می‌گوید این عکس‌ها را خوب انداخته‌اید، منتها به ما.

□

شما مصاحبه بدون عکس، فراوان دیده‌اید، اما این دفعه می‌خواهیم به شما عکس‌های بدون مصاحبه نشان بدهیم. خود مصاحبه موجود لج بازی است. سوار نوار شده، اما هر کار می‌کنند، پیاده نمی‌شود. بلا نسبت و بلا تشبیه، درست مثل خری که بالای مناره می‌برند و دیگر نمی‌توانند پایین بیاورند. دور از جناب.

□

محال است بتوانید سه چهار نفر ایرانی را سر ساعت مقرر در یک جا جمع کنید. اگر هم محال نباشد، دو سال طول می‌کشد و تازه بعد از این مدت می‌بینید یکی یادش رفته، یکی برایش گرفتاری پیش آمده و یکی هم محفل جذاب‌تری پیدا کرده و به آنجا رفته است.

□

با این حال آن طور که عکس‌ها نشان می‌دهد چهار پنج نفر ایرانی توانسته‌اند عصر روز ۸۰/۶/۱۶ در ویلایی واقع در کردان دور هم جمع شوند و دربارهٔ رمان «روزگار سپری شدهٔ مردم



سالخورده» به ویژه جلد آخرش (پایان جغد) که اخیراً منتشر شده است، صحبت کنند. این افراد عبارتند از: محمود دولت‌آبادی، جواد مجابی، عمران صلاحی، محمد قاسم‌زاده، حمیدرضا رضایی و یک سگ کوچولوی بامزه که می‌دم تکان می‌داد و حرف‌های حاضران را تأیید می‌کرد. جای محمد محمدعلی در عکس‌ها خالی است. او هم قرار بود بیاید که برایش گرفتاری پیش آمد. می‌توانید عکس‌ها و حرف‌های او را هم بیاورید و به عکس‌ها و مصاحبه‌ای که هنوز پیاده نشده، ضمیمه کنید. حتی خودتان می‌توانید حرف توی دهن محمدعلی بگذارید. توی دهن دیگران هم می‌توانید مشت محکمی بکوبید. حالا که این زحمت را می‌کشید، خودتان عکس‌ها را نگاه کنید و حدس بزنید کی دارد، چی می‌گوید. ما را هم در جریان بگذارید. فکر نکنم تازه همین هم به دست اسدی‌پور برسد.

□

شرح یکی از عکس‌ها

مجابی: وقتی که از هند اومدم، این قده بودم، این قدم شدم، تو منو دیده بودی؟
بقیه: بله بله... دیده بودم!

